

در بیان فضیلت و برتری صلوات بر ائمه اطهار علیهم السلام

سجده
۱۸۲

ما

در اینست عمل اول
عظیم که در اینست

حسد بر ندم برین برای و خشم من سر کشند بعد از کشتن در عداوت این جماعت انداختند که هرگز از ایشان بگیرند پس موسی آمد و کشت
و در آن وقت که در آن وقت ندم بر ندم کشید بی اسیر اهل کشتن ای سپید خدای چو شد آن وقت که با کردی پس حق تعالی وحی فرستاد
دست موسی که در وقت من خلف نبی باشد تا پوست این کار را بر او بر آید و نکند و بجا بر ندم ندمند پس از آن وقت که در آن وقت
جمع کردند حق تعالی پوست کار را کفایت کرد تا آنکه مقدار پنج هزار دینار بر شد چون زر را تسلیم افروان کردند و انقضای وقت
زدند ندم شد پس بعضی از بنی اسرائیل گفتند که نمائیم کدام عیب تراست ندم کردن خدا این مرد را و بعضی آوردن او با غنی کردن
خدا این جوان را این مال هزاران پس خدا وحی نمود موسی که بگویند اسیر اهل اگر هر که از شما میفرماید که من عیبش را دیدم و نیت طیب بنویس
کردم و او را در آخرت هم صحبت محمد و آل طیبین او کردم پس یکصد چنانچه این جوان کرد بدستگاری جوان از موسی شنید بود با محمد و آل
و آل پاکیزه ایشان را پوسته صلوات بر ایشان میفرستاد و ایشان را هیچ خلاقی از جن و انس و ملک که تفضل میداد با این سبب بر این مال
عظیم برای او و تبرک ناپندم که تنم کند بر روز قیامت که در دوستان خود را بنوازند و دشمنان خود را مذکور گردانند پس جوان بموسی
گفت که ای سپید خدای من چگونه حفظ کنم این مالها را و چگونه حدی که از عداوت دشمنان و حسد حاسدان موسی گفت بطور این
مال صلوات بر محمد و آل طیبین او را چنانچه بیشتر میخواند و با عقاید درست و برکتان این مال که تا بهر بدست تو آمد تا خدا این مال را
برای تو حفظ نماید و هر روزی علی ظالمی یا حاسد بگرداند بدی کند خدا بطریق احسان خود ضرر را در دفع نماید در این وقت جوان که
زنده شد بود چون اینها را شنید گفت خداوند سوال میکنم از تو ای جوان از تو سوالی که راست از صلوات فرستادن بر محمد و آل طیبین
او و توسل شدن بانوار مقدس ایشان که باقی بماند در دنیا که خورد و در شوم از خرم خود بخوار گردانی دشمنان حاسدان
مرا و از این سبب و در آن بگویند حق تعالی وحی فرستاد که این جوان را بیک توسل بانوار مقدس ایشان صد سال عمر داد
کرد این مدت جمع سال باشد و در قوای او ضعف خادش نشود و از روز خود میفرماید که در دو جوان این مدت منقضی شود هر روز
با یکدیگر از دنیا بروند و در بهشت خود جاود هم که در اینجا منتم باشند موسی که سوال میکرد از من مقاتل بدیجت بمثل این سوال که این جوان
کرد و توسل بانوار مقدس بزرگواران و بگرد بد با صفت عقاید هر اینها را از حسد نکامیداشتم و قانع میکردانندم او را با آنچه روزی
بودم با او اگر بعد از این عمل توبه میکرد و توسل با ایشان میشد و سوال میکرد که من او را سوا نکنم هر اینها را در سوا نمیکردم خاطر بنویس
از معلوم کردن مقاتل میکردانندم و اگر بعد از سوالی توبه میکرد و توسل بانوار مقدس کار او را از خاطرهای مردم فراموش میکردم و در
دل او نیای مقبول میافکندم که عضو کنند از قصاص او و لیکن محبت و ولایت بزرگواران توسل ایشان فضیلتی است هر که میخواهد رحمت
خود عطا میکند و از هر که میخواهد عدالت خود بسبب بد اعمال ایشان منع میکند و منم خداوند عزیز حکم پس قلم بنویس امیر اهل بیفراد آمدند
بموسی و موسی گفتند ما اینجا محبت خود را بر ایشان مبتلا کردیم قبل و کثیرا موالات خود را بهای کل و دادیم پس خاک که خدا روزی ما را فرستاد
گرداند موسی گفت و این شما هم دنیا را گوارا است نهای شما که فرستادید برای این جوان او را و دعای مقبول زنده شده را و ندیدید که چه چیز برای
ایشان مرتب شد پس شما نیز آنها کنید و بانوار مقدس بزرگواران توسل شوید تا خدا سد فاقه و احتیاج شما بگذرد و روزی شما را فریخ
گرداند پس ایشان گفتند خداوند را بگو تو ملتقی شدیم و بر فضل تو اعتماد کردیم پس فقر و احتیاج ما را از اهل کربان بجای محمد علی فاطمه حسن حسین
و آل طیبین ایشان پس حق تعالی وحی کرد که موسی بگو با ایشان که هر روز بیفلاان خیر بر فلان موضع را بشکافند که در آنجا هزار هزار دینار است
بردارند و از هر کس آنچه گرفتارند برای قیمت کل او بپردازند و بیاد حق مال را در میان خود متمم کنند تا اموال ایشان ضاعف گردد و بجز آنکه
توسل شدند با روح مقدس محمد و آل طیبین و صلوات الله علیهم همین ولعقاد کردند بزاد فضل و کرامت ایشان بر همه مخلوقات پس ایشان
با این قصه است قول خداوند از قلمت نه سافادار اتم فیها یعنی یاد آورید این وقت را که کشتید شخصی را پس اختلاف کردید در کشته او هر یک کما
از خود دفع کرده بدگری نسبت دادید و الله مخرج ما کنیم تکموت خدا بجز او ندم و ظاهر کند است اینها را میگردانند از آن که در
موسی بکارتان بنکر آنچه شما سوال کردید از موسی که آن مرد مران ندم کرد و انداخت اجابت و خواهد خدایا این بود بعضی گفتیم که بر بند این کشته
شد بعضی از قبور اهل کذب همی الله الموتی چنین خداوند میگردانند مرد کار او را در دنیا و آخرت ملاقات دیگر اقل در دنیا پس در باب
ملاقات میکند خدا از آن ندم میگردانند آنچه در زمین فاضل است اما در آخرت پس از هر چه میگوید در دنیا همان ولست با بن مانند
مفوعه است بعد از دیدن اول در صو که هر ندم کان مرتب باشند پیش از دیدن دو مرد در میان اینها میفرستد بر بدی که او شنید خاک
شد که از زمین برینید و بد میدان دو هم حضور ندم میشوند و بر یک آنا ته و میباید بنیاسا با بات علامات خود را که دلالت میکند بر

موسی

در اینست عمل اول
عظیم که در اینست

کردم

که هر روز در اینست
باشد و پیش از دیدن
در زمین صومع

۱۸۲

در بیان کتب کبری که در این علم است

کشتی حقیقی که در دنیا بدی کردی و خسر گشت نغمه کبر کارها بر سر غیبت و انکار و موسی گفت اگر از تو سوال کنم بعد از این از چیزی بگویم که
 مکن که بعد از آن معدوم و در رفتن است تا آنکه وقت پس رسیدند بقبر که از آن امر میبگفتند و نصاری بانقر بود و سوسند و اهل انقر
 هرگز مخالفت کسی نکرد بودند و هرگز بر پوز طعام نماند بودند پس از ایشان طعام طلبیدند تا طعام نماندند و ایشان از آن خود فرود
 نهادند و در مخالفت نکردند پس خضر عم دیوار براد بد که نزد یکست خراب شود نیز در آن دیوار آمد و دست بر آن گذاشت گفت در
 بادست باد از آن پس دیوار درست باشد موسی گفت سزاوار نبود که در دیوار در دست کنی تا ایشان با طعام بد دهند و مار را چاید دهند
 من از آن خود باخت معنی قول موسی که اگر مضبوطی مزی بر آن دیوار درست کنی من بگرفتم خضر گفتا بخت وقت جلال میان ما
 و تو اکنون خیر میباشم تو را بسبب آنچه بدی و تاب بدی آن بناور که تا سوراخ کردن کشتی پس برای این بود که آنکشتی آن مسکنی چند بود که در
 دریا کار میکردند و در عقب آنکشتی پادشاهی بود که هر کشتی شایسته را غصب میکرد و اگر محبوب بود غصب نمیکرد و من خواستم که آن کشتی را
 کنم که او غصب نکند برای آن ماکین بنامند و در قرآن اهل بیت چنین است که ما خدا کل سفینه و ناله خضیب و اما الغلام لکان ابوا مؤمنین
 و طبع کافر فرمود که چنین نازل شد بمعنی آن که پس در پدر و مادرش مؤمن بودند و او مطبوع بر کفر بود پس خضر گفت که من چون نظر
 کردم دیدم که در پیشانی او نوشته بود که طبع کافر است و علم الهی چنین است که اگر او عباد کافر خواهد بود پس ترسیدم که طغیان و کفر او را
 فرار کند پدر و مادرش را پس خواستم که پروردگار ایشان بعضی عطا کند ایشان غریب بکار او و پاکتر و عیب ناپسند پدر و مادرش بود بگریزید
 پس خدا بعضی از پدر ختری ایشان داد که از او پیغمبری بهم رسیده و آیات معتبره در کفر او و از نسل او هفتاد پیغمبر از پیغمبران
 بهم رسیده اند و سید عالم معتبر بسیار از حضرت تا سید عالم بن امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا صلوات الله
 علیهم منقولست که کعبه ای و دیگر که در زرد دیوار بود لوی بود از طلا که از این واعظ اراد ان نقش کرده بودند لا اله الا الله محمد رسول الله
 دارم از کسی که داند که مراد حقت چگونه شاد میباشند عجب دارم از کسی که ایمان بقضا و قدر خدا دارد چگونه ترسد بر و ایت دیگر چگونه
 اند و هناك میشود آن بلاها و عیب دارم از کسی که جهنم را بنامد و در چگونگی جهنم و عیب دارم از کسی که بر بندگی بناز او کند بدن و بنام او را
 بخلا چگونه دل بد بنام بندد و بر و ایت دیگر عیب دارم از کسی که بقیع حساب آخرت دارد چگونه در کلام میگوید مثل و راست که اگر عقل
 ربلن او را روزی شده باشد آنکه تمام نکراند خدا را در این برای او مقدر کرده است من تصدیق کند که التضرع و درانت و اعتراف
 نکند بر خدا که جز او را و بر او رسیده است پس در حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آن کعبه که از طلا و نقره شوی و بنام مگر
 کرد از این چهار کلبه بود خدایندی که بجز من خداوندی نیست محمد رسول منست عیب دارم برای کسی که بقیع بر او نداشته باشد هر ایش
 شاد میباشند و عیب دارم برای کسی که بقیع حساب قیامت داشته باشد هر ایش خنده کشود و بشود و عیب دارم برای کسی که بقیع
 داشته باشد هر ایش که بقیع حساب در هر سبدن روزی او پاجر اکان میکند که خدار روزی او داد بر خواهد فرستد و عیب دارم برای کسی
 نشاء و بنام او بنامد هر ایش که از شاه اغرت میکند در حدیث معتبره بگوید فتای موسی که در فوق حضرت بود در سفر حج لجرین پوشش بر
 بود و فرمود تا نگاری که موسی بر خضر میکرد برای آن بود که از ظلم انکار عظیم داشت و آن کارها بسبب ظاهر ظلم نبود و درین معتبر از حضرت
 علیه السلام منقولست که خضر پیغمبر مصل بود خط او را میبگردید که در ایند بجز توری و ایشان از دعوت کرد بیکان بر سق خط و اقراری پیغمبران و کجا چنانند
 و معجزاتش آن بود که بر روی هر زمین خشک که میخواست سبز و خرم میشد و هر چه بر خشک که میگشت با آنکه میباید سبز میشد و بزرگ بر آن میزد
 و شکر میگردید و با هر سبب از خضر گفتند نام حضرت تا این بود و در هر مکان در چار دیوارش شاد بود نام پر تو است و حضرت موسی چون
 خدا با او سخن گفتی و از برای او در الواح هر چه از عظمه مقبلی برای هر کس نوشت و هر چه بد بیضا و صفا و طوفان و طبع و قل تصفیع و
 و در پاشکافتن نایاب و عطا فرمود و فرمود و قوم او را برای او حرف کرد و موسی عیب که از مشرک است عادت شد که خط خود کند و ایند
 که کان نماند که خط خلقی من داناتر از این باشد پس جوتهالی بهیچول نمیفرستاد که در باب بنده من موسی پیش از آنکه بهیچ عیال مشرک بود
 با و که نزد ملاقات در دریاها آمدی است زنی او بود و از او هم بیایم چون جبرئیل نازل شد و رسالت الهی را موسی شنید موسی دانست
 که نبی است پس از آنکه او را گفت پس موسی بافتای خود که پوشش بر نون بود رفتند تا بملقای بود در بار رسیدند حضرت
 در اینجا یافتند که عبادت خدا میکرد چنانچه حق تعالی فرمود است که در بندهای بندهکان ملائکه عطا کرد بودم او را در حق از جانب حق
 و طریقی خاص خود با او تعلیم کردی پس موسی خضر گفت منم از آن ملامک خدایم تو که راست است من تعلیم تلقی
 گفت تو ایمن خیرتانی بود طاقت دیدن کارهای من نداری زیرا که تو کمال شدی و ملامک تو ثواب آن نداری تو و کمال شدی بعد از آن

معدوم

در بیان کتب کبری که در این علم است

در بیان کتب کبری که در این علم است

دارم

در بیان احوال و سیرت و مناقب حضرت علی بن ابی طالب

صفحه ۱۱۲

و چون از غار کعبه فرار کرد و در غار ثور پناه یافت

چون از غار

نگاه داشت
چون از غار
کعبه فرار کرد
حضرت در غار ثور
بعقد خود در او
و هر دو
و پائی شا
انصاف

چون از غار

پایم بود و بعضی گفته اند اسم او حضرت بود و بعضی گفته اند خلیفای برای او از انصاف گفتند که برهنه بین خشکی که منبشند از زمین
سبز و پر کلاه میشود و آن روزی که از آن دم عمرش از آن است و هیچ است که نام او تا نباشد چهره ملکانش چهره غایب و پدید آمدنش پسر امام پس
نوح عم مؤلف گوید که بعضی از انصاف را بلیا گفته اند و بعضی کسب بعضی الباقی بینه معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آن روز در راهی بودی خوشی شنیدند مانند بوی مشک از جیبش سوال کردند این چه بوست گفت این بوی
خانه پیرین می آید که قوی است بسبب بندگی خدا و آن خانه عذاب کرد تا ماله اش شد ندیدیم چه چیز است گفت که حضرت از او یاد شاهان بود
و ایمان بخدا آورده بود و در حجره از خانه پدرش خلوت گزیده بود و عبادت خدا میکرد و پدرش را فرزند می بخورد و بنویسد مردم بیایند
او گفتند که ترا فرزند می بخوریم و تو را با ما و تو هیچ کن شاید خدا فرزند می بخورد و او را دروغی کند که یاد شاهی در او و فرزند ندان او می
پس خبر با کوه را برای او ترویج کرد چون بنزد خضراوردند و توجله شدند و با او نزد یکی نکرده و در یکی با او گفت امر را نشان داد که پسر
از تو پرسید از مردان نسبت بزنان واقع میشود نسبت بر واقع شد بگوئی پس چون پدر از آن زن پرسید او موافق فرموده خضراورد که
گفت بل مردم گفتند پسر شاه بلکه از آن دروغ گوید و زنا از آن بفرماید اگر ملاحظه از آن بکنند که بکار دشمنان است چنانچه است چون زنا
او را ملاحظه کردند پسر در حال خود با اقتضا پسر شاه گفتند که تو در غیبت و قوف را بیکدیگر داده که چه پسر چنان کار کردی اندک
دانست که چه باید کرد پس در راه بعقد در او که شوهر دیگر کرد باشد تا آنکه بناشد تا این کار را تعلیم او نماید چون از آن زن خبر خضراورد
از او نیز التماس کرد که امر او را از پدرش مخفی نگذارد و قبول کرد چون پسر شاه از آن زن سوال کرد گفت پسر تو زنت هرگز در راه کردن
زنی حاصله شود پس پسر شاه بر خضراورد غضب کرد و فرمود که او را در حجره بگردانند و در راه بکلی بسنگ بر او درند چون در روز دیگر شد شفق
پس او بگریست آمد فرمود که در راه بکشاید چون در راه کشته شد و در راه بکلی بسنگ بر او درند چون در روز دیگر شد شفق
مستور تواند شد و از نظر مردم پنهان تواند شد پس از آن روز تا آنکه در راه بکلی بسنگ بر او درند و در راه بکلی بسنگ بر او درند
و هرگز از آن مخفی نماند پسر شاه در راه بکلی بسنگ بر او درند و در راه بکلی بسنگ بر او درند و در راه بکلی بسنگ بر او درند
از آن روز در راه افتادند خضراورد گفت که این است تمام آنچه شد از آن طلبید و از ایشان سوال کرد که از احوال ایشان چون احوال خود
نقل کردند گفتند با خبر از آن جوان خواهد کرد از اهل شهر خود اگر او در شمار ایشان بر خود برسانم که داخل خانه های خود شود گفتند بل پس یک
بنت کرد که وفا بکند خضراورد نقل نکند و دیگر در خاطر کرد و از آن که چون بشهر خود برسد خبر او را بپسندد و نقل کند پس خضراورد
غلبه گفت برادر این دو مرد را و خانه های ایشان برسان پس از ایشان بر داشت در همان روز و بشهر خود رسانید پس یک پسر خود وفا
کرد و کتمان نمود و دیگری نیز پسر شاه رفت خضراورد نقل کرد پسر شاه گفت که کوایم میدهد که تو راست می گویی گفت غلامان تاجر
رفیق من بود چو پسر شاه او را طلبید و انکار کرد و گفت من از این احوال خبر ندارم و این مرد را نیز نپوشانم پس از آن روز اول گفتی پسر شاه گفتی
من کن تا بروم بان جزیره و خضراورد به لوم و این مرد را حبس کن تا دروغ غلظت اظهار کرد و نام پسر شاه لشکر می ره او کرد نام لشکر را بان جزیره
بر خضراورد در آنجا یافت بر کشت پسر شاه از آن جزیره پنهان کرد بودرها کرد پس اهل آن شهر که پسر شاه را ندانند تا حق تعالی ایشان را هلاک کند
و شهر ایشان را سرنگون کرد و همه هلاک شدند از آن روزی که خضراورد پنهان کرد بودندان پسرش که هر یک از یک جانب شهر بیرون رفتند
پس چون آمد روزی بیکدیگر رسیدند هر یک قصه خود را بد دیگری نقل کردند و گفتند ملاقات نیافتیم مگر برای آنکه خضراورد پنهان کردیم
پس هر دو بملکت پسر شاه رفتند و در آنجا پسر شاه را یافت مشاطه کرد خضراورد شامه کرد و روزی در آنجا مشاطه شان از آن
افتاد پس گفت احوال و لا قوه الا بالله چون در خضراورد را شنید گفت این چه بوست که در دستم است که هر دو در راه بود
او جاری میشود و خضراورد گفت ترا خدای عزیز پسر من است گفت علی ان خدای عزیز پسر تو نیز هست چون در خضراورد رفت خضراورد
بلونقل کرد پسر شاه از آن طلبید و از او سوال کردند تا بانکه در راه کشته شود پسر شاه برسد که کی با تو در این پسر شریکت گفت شوهر من خضراورد
من پسر پسر شاه فرستاد همه را خاطر کرد و تکلیف کرد که از آن پسر خلیفه خلیفان با کردند پس امر کرد که یکی حاضر کردند و پسر را از آن کردند
و پسر جوشانند و ایشان را در راه دیدند و گفت که خانه پسر پنهان خراب کردند پس چو پسر را گفت که این بوی خوش که می شنوی از آنجا
که اهل تو سید الهی را در آنجا هلاک کردند و بنده و موثق از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که خضراورد از آنجا پنهان بود و او را ندانند و خواهد بود
بماند و هرگز ندانم بپسندید و ما و بر ما سلام میکند ما صلی او را می شنویم و او را نمی بینیم چه اگر نام او مذکور شود او را در آنجا حاضر
پس هر که او را یاد کند بر او سلام کند و در هر موسم در هر مکان حاضر میشود و در عرفات و قوفه می کند برای دعای مؤمنان و پسر

خضراورد

۱۱۲

در بیان مواظبت حکما بایست مسیحه

ص ۱۹۳

قراب کسی که ماه مبارک رمضان را برای رضا تو روز بدارد فرمود که او را در قیامت جزای باز دارم که او را خونی نباشد و مسی که تالی
 چیست جز آن کسی که ماه مبارک رمضان را برای مردم روز بدارد فرمود که ثواب و مثل کسبت کند روزی نداشت باشد و در حدیث حسن از امام محمد با
 علی السلام منقولست که در توراة نوشته است که هر کسی که برای سبب خود در یک روز ترا قوت طلعت خود بخشد و امر مردم ترا بجا
 خود و نفی کند ترا از معصیت خود اگر اطاعت من کنی ترا بر طاعت خود باری میبکند و اگر معصیت من کنی تورا از معصیت خود باری میبکند هر کسی است
 منت بر تو در طاعت تو و در معصیت تو مرا ای موسی من بترس در پنهان از خود تا عیبها تو را از مردم پوشانم در حق
 خود مرا یاد کن و نزد خدایها و اولاد آنها خود را بظواهر و آثار انار که غفلت های تو ترا از فرشته نگاه دارم غضب خود را نگاه دار از آنها
 من ترا ایشان مسلط گردانیدم تا غضب خود را از تو بدارم و پنهان دار از اهل بیوت و شوهر و مراد در دل خود و ظاهر که در آن زمان پندار
 بادشمن من دشمن خود را از خلق من سر مازید ایشان افشام کن که ایشان بنی ناسر کوسند و تو شریک باشی با ایشان در نگاه داشتن حق پس
 موسی گفت پروردگارا که در خطر قدم من ساکن میشود و میگردانم که در ایشان ز نازند به و اموال ایشان بسوزد با مخلوط نکند و در
 حکم خدا شود گرفتارند و بسند معتبر از حضرت صادق علی السلام منقولست که حق تعالی مناجات کرد با موسی که ای پسر من در روغ میگوید
 کسی که دعوی میکند که مرا دوست میدارد و چون شب میشود جواب میدهد با اینست چنین که هر دو متوجه خلوت دوست خود را میخواهد
 پسر آن بنده من مظلم بر دوستان خود چون شب شد تا از او میگریزد چشم دل ایشان از غیب خود بگریزد و عیوب خود را در برابر نگاه
 ایشان مثل میبکند بنیوان مشاهده نامن مخاطب میکنند خود حاضران با من عرض میگویند ای پسر من بخش از دل خود بمن خشوع و از بدن خو
 خشوع و از بد نگاه خود بده و در تاریکیهای شب زار عاکن که مرا اجابت کنند و زبید خواهی یافت و بسند معتبر از حضرت صادق علی السلام
 منقولست که چون موسی بطریق بالا رفت ببار و در کار خود مناجات کرد و گفت پروردگارا از پنهانی خود را بمن بیا حق تعالی فرمود که هر
 سخن پنهانی من است که هرگاه چنان از آن کم میگویم که باش این انبیا هم میرسد یعنی مرا احتیاج بجز این نیست اینها خواهم بقدرت کامل خود از خدا
 بپروردگارم و بسند معتبر از امام محمد باقر علی السلام منقولست که موسی مناجات کرد که پروردگارا مرا وصیت کن فرمود که وصیت میکنم ترا این
 رعایت حق من بکنی تا فرمائی من نکفی تا آنکه سه مرتبه مشاوال کرد و حق تعالی چنین جواب فرمود چون در مرتبه چهارم موسی گفت مرا وصیت کن فرمود
 که وصیت میکنم بر رعایت حق مناد تو را در بگریزید با این جواب شنید و در مرتبه ششم پرسید فرمود که وصیت میکنم ترا بر رعایت حق پدر تو پس
 فرمود که با این سبب گفتارند که در وقت تنگی برای ما در است و یک تنگ برای پدر و بسند معتبر منقولست که از جمله باات حق تعالی باقوان بود
 که ای موسی از آن کن در پنهان روی خود کردت سنگین میشود و سنگین بدل از من در راست ای موسی چنان باش که من میخواهم که بسند کاشن اطاعت من
 کنند و معصیت من نکنند و پنهان دل خود را از شوهرهای پنهان من با جامهای که در دل نازد باش که راهل زین حال تو مخفی باشد و در میان
 اهل اسنان بینگی معروف باشی ملازم خاتمه خود باش و روشن کنند شبهای تار باش نور عبادت و قوت بخوان خصیوع نماز من مانند قوت بر
 ناله و فریاد کن بد زکام من آن کاهان مانند ناله کسی که از دشمن خود گرفتار باشد و پناه بندد و ناله خود را بشنود از من باز بگوید و بسند کهن
 بنکومعین پادشاهند ام ای موسی ضم خداوندی که مسلط بر بندگان خود و بسندگان در رحمت قدرت خندند همه ذلیل شدند پس تمام دار نفس خود را
 بر خود و فریب نفس خود را بخور و این مکران فرزندان خود را بر بدن خود مگر آنکه فرزند تو مانند تو دوست دار صالحان باشد ای موسی
 جلمهای خود را بشو و غسل کن نزد یکی بپوشد که شایسته من ای موسی پیشوای ایشان باش در نماز ایشان در راه منازعه من با پندار
 میا خود و حکم کن میان ایشان با پسر تو فرستاد ام بدر سبب که بگو تو فرستاده ام حکم ظاهر و بر هلال و شن و توری که بعضی کوست بلایکن
 است و بلای خواهد آمد در لغز از زبان وصیت میکنم ترا ای موسی وصیت دوست هم زبان بفرزند بتول عیسی چه هر چه برد از گوش سوار
 شد بر آن که کلاه عیسا است بر سر خواهد گذاشت صحابه بنده و بتوت عراب خواهد بود بعد از او تو را وصیت میکنم بصاحب شتر مرغ اپناک
 طینت پاکیزه اخلاق مطهر از کاهان و بدیهه صفت او در کتابت که او ایمان آورنده و کواهی دهند است بر هر کجا که ای خدا و است کوی کنند
 و بچود کنند و رغبت کنند شوائب ترسانند از عقاب برادران او ساکن در پناح کان باشند و انصاف پوزان او غیر قبیل او باشند و در زمان
 او تنگها و شدتها و قتلها و کشتهها و کوفتال بود باشند و نام او احمد محمد پس است و او ستایق مانده از گروه پیغمبران کند شتر و ایمان مبارز
 کتابهای خدا و تصدیق بنیای بلای جمع پیغمبر ترا و شهادت با خلاص از برای حق تعالی است و امونی ندرم کرده شده و باریکت تا بود بر حق او باقی
 ضایع نکردند پس او را و ایشان را ساعتی چند معلومست که از این کتله هزار درازاها تا مانند غلامی که در آن وقت خود را صرف حق تعالی
 خود کند پس تصدیق بنیای پیغمبر ترا آنها را از متابعت نما که او بر دردت ای موسی و امونی است که خط و مواد از کسی که میخواهد که بر پیغمبر است

در بیان مواظبت حکما بایست مسیحه

در بیان مواظبت حکما بایست مسیحه

ص ۱۹۳

ص ۱۹۳

در بیان اولاد حکیمان است که در میان خیرین است

نستایان چون در و مگردند هیچ دانشمند است و کاشان در بلاد اندین موسیقی از اشکات کرد و در حقیقت خود فرستاد موسیقی که برای بندگان
 میگردم اینه موافق صلوات ایدگان بر او عمل مواروم ایشان بنقدیرم را چون نشدند پس ایشان را بنده بر ایشان گذاشت تا چنین شلکه و بک و سینه کاشان نام
 محو فرستاد امام جعفر صادق امام صاحب علم مستور و توالی که تفسیر یافته است نوشتند که مواروم در کار خود سوال کرد که از این بوی که با تو است
 از بگویم یاد تو که ترا بلند خوانم تا که در این ایامی که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 سابعش تو نباشد و جوانی که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 خواهم نقل بر او این بستم بر کتافش این بستم بر کتافش این بستم بر کتافش این بستم بر کتافش این بستم بر کتافش این بستم بر کتافش
 یاد کن که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 فرمود که مرا هفتین خود اینست بخوانند که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 رویت از جانب قوم خود که با شما هستند معتبر از امام جعفر صادق است که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 مانع شد است از آنکه در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 از خیر انام صلوات که هر جا که در قرآن آیتها آمده است شاد است و در توحید و ایمان است که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 که در توره مکتوب است که اگر در و شاد است از روی که کینه است از حقارت و در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 نه بار در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 موسیقی خود و نباشد چو در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 و در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 منکر مشورم آنکه در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 شطرنج است از مکر و ایمان و هفتین است که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 که اول که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 شکایت پروردگار خود هر که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 رویت از این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 کند پنهان بشود و در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 موم خود و او را مبتلا میگردانم مگر در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 بر نشسته ام و از این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 خدا مناجات کرد و کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 مثل برهنگار از این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 چنانچه در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 آنکه در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 روزی موسیقی بیوناکه شطرنج را در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 موسیقی خانه از این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 مکن که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 قصد شد که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 برورد پس پادشاه و این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش
 بنده صلوات در خانه خود افتاده بود تا سر روز کسی با او نبرد اذیت تا آنکه جانوران زمین را از خود راند پس موسیقی بیدار نشود
 او را در بد مناجات کرد تا برورد کار خود که برورد کاران دشمن تو است و از این ایام که در کوه و صفتش این که در این ایام که در کوه و صفتش

و اینها را در این ایام که در کوه و صفتش

در بیان حاجت کار موسی با حق تعالی

صفحه ۱۹۹

باین حال در آنجا افتاده است پس حق تعالی وحی کرد و بگو او که این دوستان از آن پادشاهان را حاجی طلبید برای توفیق حاجت او را
 بیاوردان پادشاه را بجای آنکه حاجت دوستان را بیاورد و اگر چنان کردم و جانوران زمین را بر تو آن مؤمن تسلط کردم برای آنکه آن
 پادشاهان را سوال کرد و بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین منقولست که حضرت موسی مناجات کرد با حق تعالی و بگو او که آنها
 که در آنجا ایشان یا کثرت صفات و همه از خواهر گاهان و شک شده و دست ایشان خالفت از مال دنیا چون پادشاه بکنند عظمت
 جلال و بزرگویشان جلو میکنند چنانچه طفل هر خور و شیر خوار و اکفام بکنند تا آنکه بنام ساجد من بیارند چنانچه که کس با شایسته آنها
 خود پناه میدهد تا آنکه چون می بینند که معصیت فرامردم مرتکب میشود بعبادت مانند بلنکی که بخت مهابت بسند معتبر از حضرت
 منقولست که حق تعالی وحی نمود بگو موسی که ای موسی چرا شکر کن چنانچه حق شکر منست موسی گفت پروردگارا چگونه شکر کنم چنانچه حق شکر منست
 حال آنکه هر چه شکر کنم از شکر نیست توست که مرا توفیق آن کرامت کردی حق تعالی فرمود که ای موسی چون در آنسوی که از شکر من چیزی و شکر من نیست
 است مرا شکر کردی چنانچه حق شکر منست در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که حق تعالی وحی کرد بگو موسی که مرا دوست دارد و مرا دوست
 کرد آن نزد خلق من موسی گفت پروردگارا میدانی که هیچ کس نزد من بجز تو را دوست ندارد تا آنکه از چگونگی حق تعالی فرمود که ای موسی پاد
 ایشان بیارند و مرا دوست دارند و در حدیث معتبر از حضرت منقولست که موسی از حق تعالی سوال کرد که اول دعای شمس را که وقت نماز است با او شناس
 پس حق تعالی فرمود که ای موسی که ای پادشاهان را سوال بشود که حضرت را احلام نماید پس بعد از آن ملک گفت که ای موسی در آنجا گفت که گفت انوقت که
 گفت و تا آن احوال دایر شد افتاب با صد ساله راه حرکت کرد پس بدست معتبر بیک از حضرت منقولست که حق تعالی وحی نمود بگو موسی که ای موسی یکی از اطفا
 توانی میکند بر تو و سخن تو را بدیشان تو میگوید و از او میزند که کعبه و در کفار من او را بنامش اسم او را بنامش اسم او را از او میزند که حق تعالی فرمود که
 من بر او عیب نگردم سخن چینی را تو تکلیف میکنی مرا که من نمی گویم موسی گفت پروردگارا پس من چون کم فرمود که اصحاب حق را در کرده کس را جدا
 کن و قرعه بیندازان میان ایشان قرعه بنام اندکس برین خواهد آمدند که او را در میان ایشان است پس میان ده نفر قرعه بینداز تا او پیدا شود چون آن
 مرد روید که موسی قرعه میانند از او رسو خواهد شد برخواست گفت پادشاهان را که من بودم که این کلام بگویم دیگر بخوام کرد و حدیث معتبر منقولست
 که حضرت شخصی را در زبردش الهی بد گفت پروردگارا که گفت او را مقرر بود که پادشاهان را در زبردش خود را با او اجازت ده حق تعالی فرمود که ای موسی
 خاق بیدارم در بنور حسد بر مردم نبرد با غمها ایشان داده ام از فضل خود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حق تعالی اجازت کرد بگو موسی
 مبلکن بدینا مانند پل کردن ظالمان در بیل کردن کسی که دنیا را بدو داد خود قرار داده است ای موسی اگر تو را بتو کلام فرزند ظالم شود بر تو
 عجب بنوازند بهمان ای موسی ترک از دنیا آنچه تو را با آن احتیاج نیست نظر میکنم در دنیا بگو آنان که مغنون کرده بگانه بینا و ایشان را بخورد گذشت
 و بدانکه هر چند که من آن تخم عجب بنیاست از دو ممکن حال کسی را که مردم را از او رضی اندام بدانی که من از او را ضمیمه وار و ممکن حال کسی را که مردم
 الحاح از او میکنند منابت و بنیاند بر حق که آن موجب مالک او مالک است در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که موسی
 کرد که پروردگارا کدام پادشاهان را بیشتر دشمن میدانی فرمود که در دنیا اندر زار و در خوش خوب افتاده است روز خود را بطلالت میکند
 گفت پروردگارا چه ثوابی از کسی که بیمار را احسان کند فرمود که موکل بگردانم با او ملکی را که او را در قبر جزا کند مشهور شود بر سبک
 پروردگارا چه ثوابی از کسی غل کند بر او فرمود که او را از گناهان برین مینورم مانند دود که از او در سوخته شود بر سبک که پروردگارا
 چه ثوابی از کسی که بی بیع جنازه مؤمنی بکند فرمود که موکل بگردانم ملکی چند را که با ایشان علمها باشد که از محشر او مشاهدت نمایند پس
 که چه ثوابی از کسی که در نریزه کوید فرزند مرده را فرمود که او را در سایه عرش جا میدهم در روزی که سایه بجز بنام عرش نیاست و بسند معتبر
 از حضرت صادق منقولست که حضرت موسی بر شخصی گفت که منست که منست بگو اسمان بلند کرده بود و دعا میکرد پس موسی کار خود رفت بگفت
 روزی آن مکان بر کشت دید که باز دست او بدعا بلند است نضرع میکند حاجت خود را میخیزد پس حق تعالی وحی نمود بگو او که ای موسی اگر
 کنانقدر که زبانش بپندد و دعا او را مستجاب کنم تا بگو من از راهی بیاید که من امر کرده ام که از آن راه بیاید در حدیث معتبر منقولست
 که روزی حضرت موسی بجانسکوه طورد رفت شخصی از اصحاب پیکان خود را با خود برد و چون بکوه طورد رسیدند آن شخص را در دامن کوه نشاند
 و خود بالا رفت با پروردگارا خود مناجات کرد و چون بر کشت دید که آن شخص را سبع ربه را و رویش را خورده است پس حق تعالی با او وحی
 کرد که ای موسی در کاهای بود و خواستم که چون نزد من آید هیچ کاه با او نباشد لهذا او را با پنجاه از دنیا بروم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
 منقولست که حق تعالی موسی وحی نمود که کاه باشد که یکی از بندگان من فرزند بگو من بیایند و او را حکم دهم بدو بشت هر جا خواهند
 دهند موسی پرسید که ای خداوند که کاه را در راه رود در حاجت بر او خود مناجات کند و گفت پروردگارا کدام پادشاه

خلو را

وفات حضرت موسی علیه السلام

صفحه ۱۰

از خلق را دشمن تر پیدا فرمود که آنس که مرا تمام داد موسی گفت برو که کارا کسی از خلق تو هست که تو را تمام دارد فرمود که بلی آنکه طلبی
از من میکنند من آنچه خیر و درانت برای او مقدر میکنم پس این را ضعیف نشود و مرا تمام میدارد و در حدیث صحیح از حضرت صادق منقولست
که در توره نوشته است که ای فرزندانم از کارهای دنیا خود را فارغ گردان از برای عبادت من تا بر گردم دل تو را از خواب خود و اگر خود را
فارغ گردان برای بند من دل خود را بر کنم از مشغولیدینا پس هر کس احتیاج تو بر طرف نشود و تو را بطلبه بناید که از من و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر منقولست که حسن شدی از موسی بن عمران سی صلیح پس الارق در کوه در شام از او پرسیدند گفت هر که کار را از
من و حق کلام خود را حس کردی با از برای کما صیغه کرده ام پس اینک من پیش تو ایستاده ام انقدر مرا عقاب کن که خوشتر و کوری و اگر کما صیغه
بنی اسرائیل جیس کرده پس عمو قدیم تو را برای ایشان طلب میکنم پس حق تعالی او وحی کرد که ای موسی بنی اسرائیل را مخصوص بگو و سخن گفتن با تو
کرد ایندم ممانده و خلق خود گفت بنده ام ای پروردگار من فرمود که ای موسی علم من به خلق حاصل کرده است و پنا ایشان کسی را ندیدم که شکسته
و فریبی از من از توبیتتر باشد لهذا تو را مخصوص بگویم کلام خود کرد ایندم پس تو هر گاه نماز میکرد از جا نماز خود بر میخواست تا گوید راست
و گونه جیب و خود را بر زمین میکشید و از حضرت رسول منقولست که در الواح اول نوشته بود که شکر را بدید روی او خود را تا تو را از بلا
و فتنها که باعث هلاک میشوند نگاه دارم عرفت بعد از گردانم و تو را زنده گردانم بنده کی بنیکه و بعد از انقضای زندگیا تو را زنده گردانم
کم از این زندگیا بهتر و بسند معتبر منقولست که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است چهار حرف از آن موسی عطا فرمود و در حدیث موثق از حضرت
صادق منقولست که در توره نوشته است که ای فرزندانم مرا یاد کن در وقتی که غضب کنی تا تو را یاد کنم در هنگامی غضب خود پس تو را هلاک
کنم در پنا آنها که هلاک میکنند و هر کس بر توستی کند را ضعیف شو و با نقام کشد من از برای تو بهتر است از انعام تو را برای خیر و در حدیث
صحیح دیگر فرمود که رسول خدا فرمود که حق تعالی موسی بن عمران وحی نمود که ای سیران حسد من بر مردم با آنچه ایشان عطا کرده ام از
فضل خود و چشم میندازد و خواهش بگو تا باید هستی که محسود را ضعیف نیست بختها من که با او داده ام و منع کننده قسمتی را که در پنا بندگانه
کرده ام و کسی که چنین باشد من از او بنیتم و او از من نیست از حضرت امام محمد باقر منقولست که بنی اسرائیل موسی شکایت کردند که
پسوی در پنا ما بسپارده است پس حق تعالی فرستاد موسی که امر کن ایشان را بچوردن گوشه کاوی یا چقدر در حدیث معتبر از حضرت
صادق منقولست که در توره نوشته است که شکر کن هر که دانق تورا ساند و انعام کن بر کسی که تورا شکر کند بدستی که نعمت از او را سبب
هر گاه الهاد اشکر کند و بقای اینها باشد نعمت از هر کس که انعام کند و شکر بسبب نعمت موجب پنا از بلاها است در حدیث موثق از حضرت
منقولست که توره نوشته است که هر که زبانی را بی درستی و بعضی از زمین و آب بخورد و آن باطل پیشو و از آن شافع میشود و در حدیث
دیگر وارد است که حضرت موسی بر شهری از شهرهای بنی اسرائیل عبور کرد و دید که تو انکران ایشان بیدها پوشیده اند و خاک بر سر بچند اند و بر پا
ایستاده اند و باز در پنا ایشان بر روی ایشان جار بست پس موسی رحم کرد بر ایشان و گریست که خداوند اینها فرزندان یعقوبند بدو
توبیا آورده اند مانند سگان پس حق تعالی فرستاد موسی که چون اینها را ببینی که بر سر خاک می افتند و بر پا ایستاده اند و بر پا
بایستم من رحم کنندگان ولیکن اعلام کن ایشان را که مرا تا ایم با آنچه در سینه است هر منخوانند دل ایشان با من نیست تا بل بد پنا است و در
حدیث معتبر دیگر فرمود که روز حضرت موسی اصحاب خود را موعظه میکرد تا کاه مرد برخواست و بیاز خود را زد پس حق تعالی فرمود
که ای موسی بگو دلش را برای چه شکافد و آنچه میخواهم از دلش بیرون کند چاه حاکم کرد چه ناپدید دارد پس فرمود که روز موسی شخصی از اطفا
خود گذشت و او در سجده بود و چون از حاجت خود برکت دید که او ضو در سجده است پس موسی گفت اگر حاجت تو در دست من میشود
از برای تو بر میاوردم پس حق تعالی فرستاد که ای موسی اگر انقدر سجده کنی که کرمش جدا شود از او قبول کنم تا بر گردم و از آنچه من میخواهم
سکو آنچه من میخواهم **مؤلف** گوید که ممکن است که امر را اعتقاد باشد که حق تعالی از او پنداشت الله بعل **فضلان** نام روز
پان که گفت تا حضرت موسی در منزل صلوات الله علیها و احوال حضرت پوشع و ذکر قصه بلم این با عورت است بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر منقولست که حضرت موسی حاجات کرد که پروردگار من را بزم با آنچه ضا کرد و مقدر نموده آبا بزرگ را پیش او کورد خورد و بسند
حق تعالی بود که ای موسی با راضی بنسب که من در دوزخ و متکفل احوال ایشان با شرم موسی گفت بلی پروردگار را راضی تو بنیکو و بیکو گفتی
بسند حسن از حضرت صادق منقولست که روز موسی با هر من گفت که با هر چه بروم بیکو طوری چون روانه شدند تا کاد را نشان راه خوانه
دیدند که پروردخوانه در خق بود هرگز خوانه خوانند و خنک آب بنترند پدید بر رند و پروردخوانه دخت و جامه گذاشته بود و در پنا خوانه
تختی بود پس موسی هر من گفت که با هر چه خورد را بنید از این در جامه را پوشع داخل انخوانه شود و پروردخوانه تخت بخواب پس هر من چنین

موسی بنی اسرائیل

در بیان و تاریخ حضرت موسی علیه السلام

گرد چون بر تخت خوابید حق تعالی روح او نمود و خوانده باد و خفت تخت با سمان رفت و موسی بنی اسرائیل بر کشت ایشان از اعلا کرد که حق تعالی قبض روح هر چه نمود و او را با سمان برد بی اسرائیل گفتند و روح میگوئی تو او را کشته برای آنکه مال او را دوست میدانی و او با ما بر بان بود پس موسی سخن تعالی شکایت کرد افترای بنی اسرائیل را نسبت با او پس خدا امر کرد ملائکه را که هر روز را از آسمان فرود آورند بر روی تختی و در میان زمین و آسمان باز داشتند تا بنی اسرائیل او را دیدند و دانستند که او مرده است موسی او را کشته است و در روز و شب در حدیث معتبر دیگر فرمود که گریبان بوی مردن برد و برادر پشیمان در دیده چنانچه موسی برای مردن هر روز گریبان خود درید و آرزو داشت است که هر روز بغض آمد بر روی تخت و گفت من مرده ام و موسی مرا کشته است پس نزد حضرت امام رضا منقوله حضرت موسی از حق تعالی سوال کرد که بروی در کار او بر مروت و او را با سمان زخما و روحی فرشته ای موسی او را سوال کنی برای امرش کذا شکایت کند کان ههنا بهم از دم بغیر از کشته چنان بن علی صلوات الله علیه که البته اسقا از کشته او خواهم کشد و در چند حدیث معتبر حضرت صادق منقول است که چون مدت عمر موسی با خود سپید ملک موئین را او آمد گفت السلام علیک ای کلیم خدا موسی گفت علیک السلام کبیتی تو گفت ملک موئیم تو گفت برای چه آمده گفت بگونه قبض روح تو یکم موسی گفت که از کجا قبض روح من میکنی گفت از ریه ها تو موسی گفت چگونه از ریه ها من قبض روح من میکنی و حال آنکه باین ریه ها با پروت در کار خود سخن گفته ام گفت پس از دستها تو قبض روح تو میکنم موسی گفت از دستها من قبض روح من میکنی و باین دستها تو ریه برداشتم گفت پس از ریه ها تو موسی گفت با این ریه ها چگونه طوری فریادم و با خدا مناجات کرده ام گفت پس از ریه ها تو موسی گفت باین ریه ها بیوسته با من دستم بر روی ریه ها خود نظر کرده ام گفت پس از گوشها تو موسی گفت باین گوشها کلام بر روی در کار خود را شنیدم پس حق تعالی ملک موئیم فرمود که قبض روح و ممکن تا خود را زنده کند ملک موئیم بر زمین آمد موسی بعد از آن مدت زنده بود پس روحش را طلبید و با او وقت کرد و او را وصی خود کرد تا بنده ام کرد به بوشع را که وصیت مرا با امر قبض موسی را پنهان دارد پس کرد که بوشع بعد از آنقصا عمر خود بد بگری که خدا بنده را بد صفت کند از قوم خود غایب شد و در راه عینت برادر سپید قبری میکند و گفت میخواهی تورا با کس در کندن قبر کنی گفت بلی پس اعانت او کرد تا قبر را کند و در سنگ را در سنگ نهد پس امرد را زنده کرد که بروید و در محراب ناید بند که در دست کند شده است موسی گفت که باش من هر روز که خضر کم چون موسی رفت و رفته خواستند بگریه از پیش چشم او برداشتا که خود را در پیش بد پس گفت بروی در کار او را از ابرو قبض کن پس ملک موئیم در ریه ها قبض روح او کرد و در ریه ها نقره او را دفن کرد و خاک بر او ریخت و انوری که قبر را میکند ملکی بود و در صورت آدمی و فون از حضرت در مدت بنده بود پس ستاد از آسمان ندا کرد که مرده است کلیم خدا بود و کدام زنده است که بنی اسرائیل را فرمود که با بنی سبئی موسی معرفت بنی اسرائیل موضع قبر آنحضرت را نمیدانند و از رسول خدا پرسیدند که قبر موسی بدینجاست فرمود که نزدیک راه بزرگ بنزد تل سرخ بن بوشع علیه السلام بعد از موسی پیش از مقتدا بنی اسرائیل بود و قیام با مور ایشان مینمود و صبر کرد بر مشقتها و از راهها که از یادشان بود باور سپید و در زمان او ناسه پادشاه از ایشان هلاک شدند بعد از آن امر بوشع فو شد مستقل شد در امر و غی بس دو کس از منافقان قبر موسی صفره دخت شیبی که زن موسی بود فریب دادند و با خود برداشتند با صدمه از کس بر بوشع خرجه کردند بوشع بر ایشان غالب شد و جماعت بنی اسرائیل از ایشان گشته شدند و بقیه بنی اسرائیل که بختند با زن خدا و دختر شیبی بر شد پس بوشع گفت که در دنیا از تو عفو کردم ناد و قیامت بیخیز خدا را ملاقات کنیم و شکایت کنیم با او آنچه کشیدیم و بدیم از تو از قوم تو پس صفره گفت او بلا والله اگر هستی برای من مباح کند که در لعل شوم هر آنچه شوم خواهم کرد که در اینجا بیخیز خدا را بگویم و حال آنکه پخته او را دیدم و بعد از او بروی او خرجه کردم **موقف کوفه** که ملاحظه کن و دانست که واقع شده در این امت واقع خواهد شد مانند دقای نقل که با هم موافقت نمایند بجهت چنانچه بوشع مغلوب شد یا دشمنان کافر بود امپراتورین مغلوب شده منافقین مجیم رفتند مستقل گردیدند مخالفت هم از ان موافق این امت طلحه و زبیر با هم از ان بیخیز بر او خرجه کردند چنانچه در منافقین از ان مباح صفره زن موسی او وقتی خرجه کرد چنانچه ما منزه شدند صفره اسیر شد و بوشع از دنیا از او انتقام نکشید چنانچه امپراتورین چون بر ایشان غالب شدند و عایشه را گرفت و در آن مابین انتقام او را از روز جزا انداختند حامله شد و از آن سرور وایت کرد که اند که گفت من از حضرت رسول پرسیدم که با رسول الله کی تو را غسل خواهد داد بعد از وفات تو فرمود که هر بیخیز بر او صلی او غسل دهد گفتم کبیتی حوی تو با رسول الله گفت علی بن ابیطالب گفت چند سال بعد از تو با رسول الله او زنده خواهد بود فرمود که سی سال بدستی که بوشع بن نون وصی موسی می سال بعد از موسی زنده

در بیان احکام و مویوشی و شمع بنون

بود صفرای دختر شهبان زن موسی بود او خروج کرده و گفت من احق بامریاد شاهی بنی اسرائیل از تو شمع پس بوشع با او جنگ کرد و شکست خورد
 و او را اسیر کرد و بعد از اسیر کردن با او بیکی کرد و دختر او بکر با چندین هزار کس از امتش بر علی خروج خواهد کرد و علی لشکر او را
 بقتل خواهد رساند و او را اسیر خواهد کرد و بعد از اسیر کردن با او بیکی خواهد کرد و دشمنان او نازل شدند این به که خطا خطاب بران
 پیغمبر فرمود است قون بیوتکن ولا تترجن بترج الجمالیه الا ولی یعنی در خواستها خود قرار گیرید از خواستهای دیگر مپسندید مانند بیرون
 آمدن جاهلین اول بیرون آمدن صفراء دختر شهبانست در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که زن موسی خروج کرد
 بر بوشع بن نون و بزرافه سوار شده بود که آن جانور پست شبیه بشر و کما و بیلنگ میگویند و در اول روز زن موسی غالب بود
 و در لغز روز بوشع غالب و شد پس بعضی از حاضران بوشع گفتند که او را سب است بکنند بوشع گفت چون موسی بیگوار و خفتناست
 من حمت موسی را رعایت بکنم در حق او و انتقام او را بجزا میگذارم و در حدیث حسن از حضرت منقولست که ملک موث بن زینب موسی
 آمد و بر او سلام کرد موسی گفت برای چه آمده ام امام ما موشد ام که هر وقت که اراده کنی قبض روح
 بکنم پس ملک موت بیرون رفت بعد از آنکه موسی بوشع طلبید و وصی خود کرد ایند از قوم خود غایب شد در مدینه عینت روز رسید
 ملک که قبری میبکنند بیوسید که از برای که میبکنند این قبر را گفتند الله برای بنده میبکنم که بسپار اگر است نزد خدا موسی گفت میباید این
 بنده نزد خدا منزه ای عظیم باشد چه بل که هرگز قبری با این نیگونی ندهید بودم ملائکه گفتند این بر کبریا خدا میخواهی توان بنده باشی گفت
 میخوام گفتند پس برود این قبر بخواب کسور و در کار خود متوجه شولیس موسی رفت در قبر خوابید که به بنید که چگونه اسلیم جاس
 خود را در هشتاد و یک سال از خدا طلبید در همانجا قبض روح او کردند و ملائکه او را دفن کردند در حدیث معتبر بکر فرمود که عمر موسی
 صد و بیست و شش سال بود و عمر هر زن صد و سی سال بود و در حدیث صحیح بکر فرمود که شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان است
 که او شبها پیغمبران در این شب از دنیا رفته اند در این شب عیسی با اسما بر بردند در این شب موسی از دنیا رفت پس معتبر از حضرت
 امام محمد باقر منقولست که شیو که امیر التومنین شهید شده سنکی که از روز زمین بر میداشند از برش خون نازد میجو شهید باطلوع
 صبح و همچنین بود شیو که بوشع بن نون در آن شب شهید شد پس معتبر از حضرت صادق منقولست که موسی وصیف کرد بوشع بن
 نون و او را وصی خود کرد ایند بوشع بن نون فرزندان هر دو را وصی و خلیفه خود کرد ایند فرزندان خود و فرزندان موسی را هر دو
 نداد زیرا که بقیه خلیفه و امام از جانب خداست کسی را بدان اختیار نیست در بعضی از روایات معتبر مذکور است که چون موسی هر زن
 علیها السلام مدینه بر حث الحی فایز کرد و بوشع بن نون را پیش از او داشت بجانب شام بجنگ حاله رفت هر شهر شهرها شام که
 میر رسید و فتح میکرد تا رسید ببلقا و بعد از آنجا پادشاهی بود که او را با تو میبکنند مگر در میان بوشع ایشان جنگ شد و هر دو پاد
 از ایشان کشته شدند چون از آن سبب پرسیدند گفتند در میان ایشان زنی مسکه او علی دارد و این سبب کس از ایشان کشته نشد
 پس ایشان صلح کرد و گذشت تا شهری رسید چون پادشاهان شهر بدید که بجنگ تا به مقام بوشع ندارد فرستاد و بلم بن باعور را
 را طلبید که او با اسم اعظم دعا کند که ایشان غالب شوند چون بلم بر حار خود سوار شد که بنزد پادشاه رود و حارش از سر درآمد
 و افتاد گفت و این کردی آن حار قدرت خداوند جبار بگزار آمد گفت چگونه بسر و پیام و ایند صبر پیش رویه در دست دارد و
 تو را نمی میکنند از آنکه بنزد ایشان بروی و این در او ناشر نکرد و باز رفت و بنزدان پادشاه رفت پادشاه او را تکلیف کرد که اسم اعظم را بخواند
 و نفرین کند بر قوم بلم بوشع گفت پیغمبر خدا هم ایشانست نفرین در ایشان اثر نمیکند و لیکن من از برای تو ندییم دیگر میبکنم تو زنان
 نیستما مقبول از زینت کن و بیبانه خرد و فرزندش میان لشکر ایشان بفرست که در مردان را و بنزدان ایشان تا آنگند زبوا که زنا در میان
 هر گروهی که بسیار شود البته خدا طاعون را بر ایشان میفرستد چون چنین کرد قوم بوشع زنا بسیار کردند و حق تعالی که بوشع که
 ایشان چنین کردند مستحق غضب من شدند اگر میخواهی دشمن را بر ایشان مسلط میبکنم و اگر میخواهی ایشان را بقطع ملامت میبکنم بک زود
 کنند بوشع گفت پروردگار ایشان فرزندان بمقتونید و عیونت نمیدارم که دشمن بر ایشان مسلط شود و میخواهم که بقطع بپزند
 لیکن بک زود اگر خواهی ایشان را عذاب کن پس در سه ساعت و در هفتاد هزار کس از ایشان بطاعون مردند در روایات عامه خلاصه
 عدک و است که بعد از آنکه بوشع را ایشان جنگ کرد و نزدیک شد که ایشان غالب شوند و اذنا بتروب کرد پس بوشع دعا کرد تا حق
 تعالی بقتل کامله خود اذنا بتروب کرد ایند ایشان غالب شدند و فتاب فرود رفت چنانچه از برای امیر التومنین وصی پیغمبر از زمان
 بنزدان بگشت و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که حق تعالی بلم بن باعور را اسم اعظم را داد و بدان اسم هر دعا که

قصص خیرین علیهم السلام

صحابه پیشانی بجانب فرعون میل کردند چون فرعون خواست که از پی موسی و قوم موسی و اصحاب بد او را خداجس نماید نافرهو با ایشان آمد
 و بلغم بر حمار سوار شد که از پی لشکر موسی بود و حمارش اشباع کرد هر چند او را منزه نمیشد پس خدایان حمار را بسحق آورد و گفت وای بر تو
 و امر امیرانی بجوئی من با تو بیام که نفرین کنی بر سینه خود او کرده مؤمنان پس انقدر زد که آنچون را کشت و اسم اعظم از او جدا شد و از خواهر او
 شد چنانچه حق تعالی اشاره بقصد او در قرآن فرموده است **وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْبُيُوتَ الَّتِي يُبْنَوْنَ عَلَيْهَا بَنَاءً بِمِثْقَالِ حَبِّ كَرِيمٍ**
أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَنُؤْتِيَهُمُ الْكِتَابَ الْعَظِيمَ إِلَّا إِذْ يَخْتَصِمُونَ و این آیه را در قرآن مجید در سوره اعراف آیه ۱۳۷ و ۱۳۸ در سوره
 اعراف آیه ۱۳۹ و ۱۴۰ و در سوره نمل آیه ۲۴ و ۲۵ و در سوره القصص آیه ۲۵ و ۲۶ و در سوره النمل آیه ۲۷ و ۲۸ و در سوره القصص آیه ۲۹ و ۳۰
 از او سلب شد پس با بعضی شیطان کرد که بدین بود از گمراهان و گوشتی را در کتب آنها و آنچه از کتب آنها و آنچه از کتب آنها و آنچه از کتب آنها
 بان با آن و لیکن او میل از بین کرد و بدینا داخل شد تا به خاطر خواست نفس خود شد قتل گشت **الْكَلْبَانِ** محل علیه باشد و نیز که بلشیر مثل او ماند
 مثل سگ است که اگر بر او حمله میکنی زبان خود را می آورد و اگر وامبگذاری او را زبان خود را می آورد و در او است که در آن که زبان بلغم مانند
 زبان سگ از دهانش او بیفتد و بسینه اش افتاد پس حضرت امام رضا فرمود که داخل جهنم میشوند از حیوانات مگر سه حیوان حمار بلغم و
 سگ صاحب کف و بلبل کزکی که یادش از ظالمی بسیار فرستاد که حیوان مؤمنان را حاضر کند که او ایشان را عذاب کند و آن بسا اول سیر می باشد
 که بسیار او را دوست میداشت و گریه می کرد و او را خورد و آن بسا اول اندوهناک شد پس آن کون را خدایمشت میدید که آن بسا اول را از او
 هناك کرد و بسند که ابیمنقول است که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد در دهان او در حضرت امام حسن صلوات الله علیه بود و نیز
 و فرمود که ایها الناس در مثل این شب عتیق بن مریم با سامان رفت در مثل این شب پویش بن نوز کشته شد یعنی شب بیست یکم ماه رمضان
 پسند معتبر از حضرت امام رضا منقول است شخصی از اصحاب سول خدا نام را یافت بخدایت حضرت او در پس حضرت فرمود که ندا کرد ندا که
 اصحاب حاضر شوند پس بر منبر درآمد و فرمود که این نام است که پویش بن نوز و صبی موسی علیه السلام نوشته بود فاست مضمون نام این بود
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ بَدْرُ سُوَيْحَرٍ
 تمام مردم باشند بر باطل پس کسی که خواهد که با او ثواب کامل طهر شود و شکر نعم خدا را را کرده باشد پس در هر روز این دعا بخواند
سُبْحَانَكَ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ
يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ يَا بَنِي بَدْرٍ
 رسول و اهل بیت نبی امیر که الهاشمی و صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت حق بر حق و رسول الله و در حدیث معتبره مکرر فرمود که در زمان
 اسرا بیست و چهار نفر از مؤمنان بودند که با یکدیگر مریوط بودند و در روز سه نفر ایشان در خوانه یکی از ایشان جمع شدند برای نماز و
 مصلحتی پس آن چهارم آمد و در پس ظلم بیرون آمد و از منبر پرسید که در کجا است مولای تو غلام گفت در خوانه بنیت پس از نزدیک
 و ظلام بشوید خود بروکت مولا پرسید که کی بود که در زد گفت فلان بود و من او را جواب گفتم که آقا من در خوانه بنیت پس صاحب
 خوانه و همچنان از آن سه نفر در این باب حرفی نکشیدند تا آنکه شدند و پروائی نکردند از برگشتن آن مؤمن و باز مشغول بعضی خوردند
 چون روز دیگر آمدند همان مرد مؤمن بدو همان خوانه آمد بد که ایشان از خوانه بیرون آمدند و راه مردی یکی از ایشان
 دادند پس ایشان سلام کرد و گفت من هر روز شما بیایم گفتند بی و چند آمدن و برگشتن روز گذشته و از او نظر لیدند و از مرد
 دو همان ایشان پریشان و بی اعتبار بودند و در اعتبار او ابروی پیدا شد و محاکم اسرا ایشان شد که آن مرد که باران خواص نامند پس
 شروع کردند بدین ناگاه آن همانا بر منادند که ایها اشکیبای ایشان را من جبرئیل رسولندیم ناگاه اشکیبای همانا بر منادند
 آن سه نفر را بود و از منبر پریشان ترسان و متوجع ماند از آن بلا که بر ایشان واقع شد سبب آن ندانست پس بشهر برگشت و بخدمت حضرت
 پویش بن نون آمد قصه را با حضرت نقل کرد پویش گفت که خدایسپ تو بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود و پویش
 کرد و قصه روز گذشته را پس انمرو گفت من ایشان را حلال کردم و عفو کردم از ایشان پویش گفت اگر پیش از نزول عذاب بود تقصیر
 حلال کردن و عفو کردن تو و الحال از برای دنیا فایده نمیکند شاید در آخرت نفع با ایشان باشد و روایت کرده اند که عمر حضرت پویش
 صد بیت سال شد و کالبین پوفنا را بعد از خود و وصی و خلیفه کرد **وَإِنَّمَا حِجَابُكُمْ** در بیان قصص حضرت خرقیل علیه السلام
 و حق تعالی در قرآن مجید فرموده است **الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ لَوْ نَسُوا فَمَا افْتَدَاهُمْ اللَّهُ مِنْ حَتْمِ السِّجْنِ وَمَا لَمْ يَفْعَلْ بِهِمْ إِلَّا أَنْ يُدْعُوا إِلَى اللَّهِ رِغَابًا**
 علی الناس و لیکن اکثر الناس لا یسکرون ایا نظر میکنی بسوق قصه ایضا که بیرون رفتند از خوانه خود و ایشان چند نفر از کس بودند
 بر احد از مرگ پس خدا با ایشان گفت بپیر بپیر ندانند که اینها ایشان را بدست تو که خدا صاحب فضل و احسان است مردم و لیکن اکثر
 مردم شکر او میکنند پس پویش بن نون از آن مردی که گفت که اسرا ایشان کرده بودند از بنی اسرا بیست و چهار نفر از ایشان

صفحه ۱۴

قصص خیرین علیهم السلام

قصص خیرین علیهم السلام

صفحه ۱۴

در بیان قصص خرد قبل از ولادت

صفحه ۲۳

در بیان قصص خرد قبل از ولادت

بهر سبب بود و بعضی گفته اند که از جهاد کردند و بعضی گفته اند که ایشان قوم خرد قبل بودند که سببین خردیها موسی بود زیرا که خلفه
اول بعد از موسی در میان بنی اسرائیل بوشع بن نون بود و بعد از او کالب بن یوفنا و بعد از او خرد قبل و او را بنی العجم میگویند زیرا که
مادرش پیره زالی بود و از حق تعالی نداشتند بعد از آنکه پیره عقیقه شده بود و خداوند قبل را با او عطا کرد و بعضی گفته اند که خرد قبل در اکفل
است و از برای این او را ذوالاکفل گفتند که کفالت و صامتی هفتاد پیغمبر کرد و ایشان از کشتن خلاص کرد و با ایشان کف بود که اگر
من کشته شوم همتراست از آنکه شما کشته شوید پس چون همدامند و ان پیغمبر را از او طلبیدند گفت گفتند من میمانم که بجا رفتند و حق
تعالی حفظ کرد و ذوالاکفل را که از ایشان ضرر با او نرسید گفته اند که در عهد این هفتاد خلافت هفتاد ساله هزار و هشتاد هزار و سه
هزار و چهل هزار و هفتاد هزار و گفته اند که ایشان بدعا خرد قبل نداده شدند و بعضی گفته اند بدعا شامع و واسم شهر ایشان و اوندان
بود و بعضی گفته اند واسط بود و علی بن ابراهیم در چهارده روایت کرده است که ایشان از بعضی در بلاد شام بودند و طاعون در میان
ایشان بهر سبب خلق بسیار از ایشان از ترس مرگ از شهر بیرون رفتند و در دنیا با فرود آمدند پس همه در یک شب مردند چنان بود که
مردم بودند که مردم بودند و استخوانها ایشان عبور میکردند پس خدا بدعا پیغمبر ایشان را نداده کرد بخوابد خود نکشتند و عمر بسیار بعد از
ان کردند و بتدریج مردند و یکدیگر را واقف کردند پس بدست حسن منقولست که حضرت امام محمد باقر پرسید که چیزی در دنیا برایشان
بوده است که در این امت نباشد فرمود که نه پس از تعجب از حضرت سوال کرد و گفت بعد از آنکه زنده شدند همانقدر ماندند که مرده
ایشان را دیدند و در همان روز مردند با آنکه آنها خود بوکشتند و مرده بودند و بوکشتند در خوابها خود سناکن شدند
و طعام خوردند زنان نکاح کردند و مدتها زنده ماندند و بعد از آن با آنها خود بوکشتند و آنها که در این امت در رجعت زنده خواهند
شد چنین خواهند بود **مؤلف کفر** که این قصه نیز از شواهد حقیقت رجعت است بنا بر آن حدیث که مکر مدکور شد که آن
در بنی اسرائیل واقع میشود در این امت واقع میشود و عکاسی شده بر مخالفین باین ایه استدلال کرده اند در حدیث معتبر دیگر از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که چون تعجب این ایه را از ایشان پرسیدند فرمود که ایشان اهل شهری بودند از شهرها
شام و هفتاد هزار خوانه بودند طاعون در میان ایشان بهر سبب هر گاه اثر طاعون ظاهر میشد توانگران که قوت حرکت داشتند
بیرون میرفتند مردم بر ایشان برای ضعف ایشان در شهر میماندند اینها که میماندند بسیار میمردند و آنها که بیرون رفتند کشته
میردند پس اینها که بیرون رفته بودند میگویند که اگر ما در شهر میماندیم بسیار میمردیم و آنها که در شهر ماندند بودند میگویند که
ما بیرون میرفتیم اینقدر دارمانی میزدند پس رای ایشان بر این قرار گرفت که چون اثر طاعون ظاهر میشود همه بیرون روند پس در این شهر
اثر طاعون که ظاهر شد همه بیرون رفتند در شهرها بسیار کشتند و رسیدند بشهر خراب که اهل شهر همه از طاعون مرده بودند و
خواتین ایشان خالی مانده بودند پس با آنها خود را در راه فرود آوردند و همه در آن شهر قرار گرفتند پس خدا تعالی فرمود که همه بیرون
بکشند و رفتند مانند بر آنحال تا استخوان شدند و آن شهر بر سر راه قواخل بود و اهل قافلها استخوانها ایشان را از سر راه دور کردند
و در یک موضع جمع کردند پس پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل که او را خرد قبل میگویند باین موضع میفرستادند چون نظرس بر آن استخوانها بود
افشار بسیار گریستند و گفتند که اگر خواهی در این ساعت ایشان را زنده میتوانی کرد چنانچه در یک ساعت ایشان را مرده اند تا شهرها
تو را آبادان کنند بندگان تو از ایشان بخواهند تو را عبادت کنند با سایر عبادت کنندگان تو پس خداوندی کرد با او که با این خواهی که
من ایشان را زنده کنم گفت بل ای پروردگام من پس خدا اسم اعظم را با او وحی کرد و فرمود که مرا باین نام بخوان تا ایشان را زنده کنم چون خرد
اسم اعظم الهی را خواند نظر کرد بر استخوانها که پر از میگردیدند بسوی یکدیگر تا بدینها ایشان در دست شدند همه یکدیگر تا بدینها نظر میکردند و
بسیج و تهلل میبکشدند پس چون خرد قبل گفت که شهادت میدهم که حق تعالی بر حقین قادر است در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق منقولست
که این جماعت در روز نوروز زنده شدند ایشان سی هزار کس بودند باین سبب بسیار شایسته که در روز نوروز آب بپزند و بپوشانند
و سبب را نمیدانند در حدیث معتبر دیگر از حضرت منقولست که در ضمن چینیها که حضرت رضا بر یکی از زنا و فرقه تمام کرد و او را با سوادید
او را این حدیث بود و فرمود که جماعتی از آنها خود بیرون آمدند و از طاعون که میزدند عدد ایشان را احصا نمودند که در بسیار ایشان
پس خدا ایشان را هلاک کرد و آنقدر ماندند که استخوانها ایشان بوسیدند و بندگان ایشان که خفته شده خائف شدند پس خداوند
وقتی که خواست که قدرت خود را بر خلق ظاهر کند و اند پیغمبر بر او انکسخت که او را خرد قبل میگویند پس خدا کربا ایشان را کرد پس در آنها
ایشان جمع شد و در میان ایشان بندگان ایشان بوکشتند و بصفه و و که مرده بودند زنده شدند و بندگان ایشان که بنام آمدند

کان

در بیان قصص خرد قبل از ولادت

در بیان قصص حضرت اعلیٰ علی بن ابی طالب

صفحه ۱۰۵

ان مدتی که ایشان در کوفه بودند و پسندیدند که حضرت امام رضا چون در حضور مأمور با جالبی بصلوات کرامت تمام کرد فرمود که اکثر
 از برای آن میگویند که او خداوندی که مردی در دنیا کرد پس پوشش گفت هم کرد آنچه عیبی کرد و طاعت و خداوند خدای خدای خدای خدای خدای
 عیبی کرد و میفرمود که بعد از آنکه شصت سال از مردن ایشان گذشته بود زنده کرد پس بجالبی خطاب فرمود که با اینها که با اینها
 حواریان بی اسرا بی اند که در وقت پیدایش کورند و بخت نصرتی که بخت لغت را خواب کرد و بی اسرا بی اند که ایشان را استبر کرد و بر بی خدا
 خوبیل را مبعوث کرد و اینها را اسرا بیل فرستاد و ایشان را زنده کرد ای نصرت اینها پیش از عیبی بودند با بعد از عیبی خالی که گفتند که پیش از
 عیبی بودند حضرت فرمود که هرگاه عیبی را برای زنده کردن خدا میدهند پس پوشش خوبیل را خدا بداند زنده بر او که اینها مردند نیز زنده کردند
 بدستوری که روی از بی اسرا بیل از دست خود کردند و طاعت و ایشان چندین هزار کس بودند از ترس مرگ پس خدا ایشان را بدست کفایت
 میبندد پس اهل شهر بود و ایشان را حصار کردند و در آن حصار بودند و در آنجا اسرا بیل را ایشان بوسه میداد پس بوسیله از بی غیر از بی
 اسرا بیل بر ایشان گذاشت که بجهت که در آنجا اسرا بیل را بوسه میداد پس اسرا بیل را عیبی کرد که بخواهی ایشان را برای زنده کردن تا این
 سال خود با ایشان بگوئی که گفت ای پروردگار من این خدا و می کرد فرستاد پس او که در آنجا اسرا بیل را بوسه میداد پس اسرا بیل را
 بوسه میداد بر چندین خدا که اسرا بیل را بوسه میداد پس او که در آنجا اسرا بیل را بوسه میداد پس اسرا بیل را بوسه میداد پس اسرا بیل را
 ظاهر میشود که این جا است که از طاعت و آنچه بودند پیغمبر بگوئی که عیبی زنده کرد و باشد خوبیل که بخت نصرتی زنده کرد و باشد پس
 مخالفان داشتند که گفتم است که حضرت امام رضا در این وقت موافق آنچه نزد اهل کتاب شهبود بود و با شد بیان فرمودند باشد
 برای آنکه بخت بر او نواند بود و در عبادت اینها پیش از بختی میتوان کرد که موافق شود با احادیث گذشته و پسندیدند که حضرت
 امام محمد باقر منقولست که چون یادگار باطله قصد خراب کردن بیت المقدس لشکر کشید بیت المقدس را هاسر کرد مردم نیز در خرقیل جمع
 و برای دفع این راهله و دفع این بله تسبیح حضرت زین العابدین را در دست گرفتند و در آنجا خود را در آنجا خود را در آنجا خود را در آنجا خود را
 چون شد برای دفع این بله بدو گاه حضرت الحاجان مناجات کرد و حق تعالی او وحی نمود که من کفایت شش ایشان میباید پس امر کرد حق تعالی
 ملکی را که موکل بود بر هوا که نقشها ایشان را بکشد پس هر که بر تپه مردند چون جمع شدند خوبیل قوم خود را خبر داد که ایشان را خدا هدایت کرد
 چون بی اسرا بیل از شهر بیرون رفتند دیدند که ایشان هم مردند پس عیبی در نفس خوبیل بر شهبود و در خرقیل که دیدند که چند نفر بیان
 و بیان سلیمان و با این سه نفر که در کعبه حضرت زین العابدین را در دست گرفتند و در آنجا خود را در آنجا خود را در آنجا خود را در آنجا خود را
 خاکستر نشاند و استغاثه نمود برای دفع الرض پس حق تعالی او وحی کرد که شهر رخت آنچه را بکشد بر سپند خود بمال چون چنین کرد و در او
 زایل شد **مؤلف گوید** که از این حدیث از حدیث سابق بر این چنان ظاهر میشود که خوبیل بعد از حضرت سلیمان بود و عیسی
 آنچه مشهور است پس آنکه در زمان حضرت موسی بوده و ظاهره هم حضرت بوده است پس حضرت از حضرت صادق منقولست
 که حق تعالی خود خوبیل پیغمبر که خبر ده فلان یا بشا را که من نور در فلان روز میباید پس خوبیل نیز بانها شرافت و وسالت خداوند
 خود را با او رسانید پس این یادگارها کرد بر رخت نصرت و ندان کرد بدو گاه تا از آنجا خود را بر افتاد و گفت برورد کار را انقدر که
 پس انداز که فرزندان من بزرگ شوند و او را جانهای خود کرد و نام حق تعالی کرد پس خوبیل که بر رختان یادگارها و بگوئی که هر دو
 با نوزده سال زود کردم خوبیل گفت برورد کارها از قوم من از من بدو رخت نشدند اند چون این را بگویم برود رخت من جل خواهد کرد حق
 تعالی کرد و بگوئی که تو بند منی و آنچه میگوئی پندار بشو و در تبلیغ رسالت من کن **بانی نامی** در بیان قصص حضرت
 اسمعیل علیه السلام است که خدا او را صادق الوعد در قرآن نامید است حق تعالی فرمود است که انکه فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد
 و کان نسوا له آياتنا و کان بالصلوة و الزکوة و کان یتقوا ربهم و کان یتقوا ربهم و کان یتقوا ربهم و کان یتقوا ربهم و کان یتقوا ربهم
 یعنی ما کند بود بوی خدا و او پیغمبر مرسل بود و امر میکرد اهل خود را بنام زکوة دادن و خود پروردگار خود را بشکر بود
 و در حدیث معتبر از حضرت امام رضا منقولست که حق تعالی این او را صادق الوعد نامید که با شخص خود زمکالی وعد کرد و کمال آفتاب
 انظار و عده او در آن مکان ماند و از ظاهر کتب نگردیدند که معتبر از حضرت صادق منقولست که این اسمعیل که حق تعالی او را صادق
 الوعد نامید است غیر اسمعیل فرزند ابراهیم خلیل است بلکه پیغمبر از پیغمبران که خدا او را بقیوم خود مبعوث کرد و این قوم او که فرستاد او را
 و پیوسته در میان او را کند پس حق تعالی او را بگوئی او فرستاد و گفت برورد کارها و ایمان تو را اسلام من رساند و من فرستاد که
 که قوم تو آنچه کردند انعام بکنم و بخواهم که در این باب صبر کنم و نامی نامی پس بن علی فرزند پیغمبر از زمان سلوات الله علیه

و با پیغمبر بگوئی که هر دو
 با نوزده سال زود کردم خوبیل
 گفت برورد کارها از قوم من از من
 بدو رخت نشدند اند چون این را بگویم
 برود رخت من جل خواهد کرد حق تعالی
 کرد و بگوئی که تو بند منی و آنچه میگوئی
 پندار بشو و در تبلیغ رسالت من کن

و با پیغمبر بگوئی که هر دو
 با نوزده سال زود کردم خوبیل
 گفت برورد کارها از قوم من از من
 بدو رخت نشدند اند چون این را بگویم
 برود رخت من جل خواهد کرد حق تعالی
 کرد و بگوئی که تو بند منی و آنچه میگوئی
 پندار بشو و در تبلیغ رسالت من کن

تاریخ

در بیان فضیلت حضرت ائمه و اهل بیت علیهم السلام

در بیان فضیلت حضرت ائمه و اهل بیت علیهم السلام

تا از مرتبه ثواب آنحضرت فروداشتم باشم پسندم و توفیق کالتصمیم منقولست که بر بدجمل از حضرت صادق سوال کرد که اسمعیل که حق تعالی او را صادق الوعد نامیده است اسمعیل پسر ابراهیم یا غیر اوست مردم میگویند اسمعیل بن ابراهیم است حضرت فرمود که اسمعیل پسر ابراهیم بر عیاشی و اصل شد و ابراهیم حجج خدا بود و صاحب شریعت است از او بود و در زمان او پیغمبر مرسل دیگر نتوانست بود پس چون اسمعیل پسر او رسول تواند بود بلکه پیغمبر بود اما رسول نبود و اسمعیل که خدا در این آیه فرموده است پسر اسمعیل بن حوعل بن یفیل است حق تعالی او را مبعوث کرد و ایند بر قوم او پس تکذیب او کردند او را کشتند اول مرتبه بیوست سر و زانو او را کتفند پس حق تعالی او را پنهان غضب کرد و سطا طابیل ملک خدا بر افریقا نمود از آنحضرت چون فرمود آمد گفت اسمعیل بن سطا طابیل ملک خدا هم بر افریقا مرسل بود و فرستاده است که قوتی را با انواع صلابت معذب کرد نام او را خواهی اسمعیل گفت مرا بعد از ایشان حاجق بنیستای سطا طابیل پس حق تعالی او را وحی کرد که حاجق داری گفت برو در کار اتویمان کوفی نام برای خود به پروردگارت برای محمد صلوات الله علیه و آله به پیغمبر بخورد و برای او صلوات بولایت و غیر ذلک خالق خود را با آنچه است و با حسین بن علی صلوات الله علیه ما بعد از پیغمبر خود خواهند کرد با آنکه وعده داده که امام حسین بدینا بر کردانی که خود را شقام بکشند و در کار حاجق از در درگاه توانست که مراد بدینا بر کردانی که خود را شقام بکشند از آنها که نسبت بمن چنین کردند چنانچه امام حسین بر خواهی کرد این خدا وعده فرمود و اسمعیل بن حوعل را که او را با امام حسین بدینا بر کردانی اندر زمان نبوت در عهدت معتبر بگردان آنحضرت منقولست که حضرت رسول فرمود که بهترین تصدقات تصدق زبانست که بسختی خود خوفا مراد را حفظ میکنی و بدینا را در مع میکنی و دفع به برادران مسلم خود میرساند فرمود که عابدترین بنی اسرائیل آنکسی بود که نزد یاد نما سوی در حوائج مؤمنان میکرد و در وقت یکی از عیاشی بنی زیاد شامی رفت برای کار ساز مؤمنی پس در راه بر خورد با سبطی پسر حوعل با او گفت ای ایضا حرکت میکنی نام تو بر مردم چون نبرد یاد شام رفت جسد او را فراموش کرد و اسمعیل با انتظار وعده در آن مکان کمال ماند پس خدا از برای او در آنجا چشمه جاری کرد و کاهری در پانصد که از آن کجا میخورد و میاشامد ابراهیم فرستاد که بر او سابه میافکند پس در آن مکان با او نماز میسر و نیز سوره شتان عابد ما او سوره شتان مکان میدهند که اسمعیل در آنجا بود پس این عابد چون اسمعیل را دید گفت تو مشو ایچانی گفت تو گفتی که از اجحاکت مکن من نیز حرکت نکردم پس این سبط خدا او را صادق الوعد نامید پس فرمود جبار با یاد شام همراه بود گفت ای پادشاه این رودغ میگوید که در این مدت در این مکان مانده است پس مکرر با بنی مکرر گذشته ام و او را در آنجا ندیده اسمعیل با او گفت که رودغ کوفی خدا از چیزها شایسته که بتو داده است بعضی از تو بگو پس در میان آنها نام دند آنها ان جبار فرمود و در آنجا ان جبار پادشاه گفت که من رودغ گفتم و افرایستم بر این بنده صالح از او التماس کن که دعا کند که خداوند داند آنها مرا بمن برگرداند که من مردی شدم و دیدند آنها محاسن چون ان پادشاه التماس کرد اسمعیل گفت دعا خواهم کرد پادشاه گفت بحال دعا کن گفتی میخواستم که مردم چون عمر شده عاگرد ناخداوند آنها ان مرد را ما بر کرد این حضرت صادق فرمود که بهترین دخترها از برای دعا سوره شتان حوعل است مدح جماعتی فرموده است که بالا سحر هم بتصرفون بصورتی که هر ما ایشان از خدا طلب مرزش میکنند و عهدت معتبر بگردان اسمعیل پیغمبر خدا مخصوصا وعده کرد و مصالح که موضوعی است که در حواله مکه و برای انتظار وعده او یکسال در آنجا مانده در این مدت اصل آنحضرت را طلب میکردند نمیدانستند که در کجا است آنکه شخصی با آنحضرت عهدت کرد ای پیغمبر خدا ما بعد از تو صیفت شدیم و هذا انشد چرا او ما کاره کردی آنحضرت فرمود که فلان مرد از اصل ما ایف با من عهدت کرده است که از ایضا حرکت نکند تا او با پادشاه که این خبر را شنیدند خندیدند و امر طاعت گفتند ای پیغمبر خدا با پیغمبر خدا وعده کرده و خلفه خدا او کرده و یکسال او را در قفس بنداخته اند در عهدت آنحضرت شتان زبان معذرت کشود و گفت ای پیغمبر خدا طاقه که وعده فراموش کردم آنحضرت فرمود که واسه او مینامد در همین موضع همانها بپریم و از ایضا بشو شوم لهذا حق تعالی فرموده است که و انکری انکاب اسمعیل به کان صادق الوعد و ایت سائر پیغمبر و دنیا قصه حضرت اباس و البسح الباصوات الله جل جلاله شان با یو بد رحله روايت کرده است که حضرت پیغمبر بنون بعد از حضرت موسی بنی اسرائیل را در شام جاداد و بلاد شام را در میان ایشان گفت کرد و یک سبط ایشان را بعلتک فرستاد ان سبطی بودند که اباس پیغمبر از ان سبط بود پس حق تعالی اباس را بر اناس مبعوث کرد و ان وقت پادشاهی در آنجا بود که ایشان را کرا کرده بود به پرسیدن بقی که انرا بعل میکنند چنانچه حق تعالی مبعوث کرد و انرا اباس را از ان سبطی بدوستی که اباس را از بیعتن فرستاده شده بود و ان قال موسی لعمریه الا لتقون و در وقتی که گفت بقوم خود که ای مانی بر همین پادشاه خداوند است چون بیکدیگر گفتند و انرا با همو بدیدند بعد از ان که بیکدیگر عهدت کردند و انرا در این مکان را انکه در آنجا بود

در بیان فضیلت حضرت ائمه و اهل بیت علیهم السلام

در بیان فضیلت حضرت ائمه و اهل بیت علیهم السلام

در بیان فضیلت حضرت ائمه و اهل بیت علیهم السلام

در بیان قصه حضرت ایلیاس علیه السلام

صغیر

لاولین خداوند عالمان که بدان گذشته شاکند توبه پس ایلیاس را تکذیب کردند و سخن او را باور نداشتند و آن پادشاهان
 داشت که هر کس خوب غایب میشد از آنجا نماندند و میگردیدند که در میان مردم حکم میکردند و آن ملعونه را نوبسند و مؤمنان را نانی بود که سبند
 مؤمنان را از دست آن ملعونه از کشتن خلاص کرد و در گذر بن ناکار تر از آن زن نبود یعنی هفت پادشاهان از پادشاهان بنی اسرائیل آن
 زن را نکاح کرده بودند و خود فرزند نر میزبانند بود یعنی فرزند پادشاهان با صاحبانشان بنی اسرائیل همان مرد باغی است و هیلوی
 قصر پادشاه که همیشه نمره مختصر بود حاصل آن باغ پادشاهان بود اگر چه میباشند در یک مرتبه که پادشاه بفرستاد زن فرستاد
 شمره و آن بنده صالح و پاکش و باغ او را از اهل فرزند آن او عصب کرد و با این سبب حق تقابلشان غضب کرد و چون شوهرش از سفر آمد
 خبر را باو نقل کرد پادشاه گفت خوب نکردی پس حق تقابل ایلیاس را برایشان مبعوث کرد ایند که ایشان را بصیانت الهی دعوت نماید ایشان
 تکذیب و فرزند او را دور کردند اما نه باور ساندند و ایلیاس صبر نمود بر اذیت ایشان و با ایشان را بسوخت دعوت کرد و هر چند
 بیشتر ایشان را دعوت نصحت کرد لطیفان فشا ایشان زیاده شد پس حق تقاسو کند بذات مقدس خود یاد کرد که اگر توبه نکنند پادشاه
 وزن زانته او را هلاک کند این سالک با ایشان ساند پس غضب ایشان بر ایلیاس زیاد شد قصد کشتن و تعذیب او کردند پس از
 ایشان که بخت و بصیرت بر کوهها بنام بود و از آنجا هفت سال ماند که از کوه زمین و درختش میبرد و حق تقاسمکان او را از ایشان
 محقق کرد بود پس پادشاه بپسند و مرض صعبی او را عارض شد که از او ناله میشدند عزیزترین فرزندان پادشاه بود نزد او
 پس رفتند بنزد عبادت کنندگان بت که ایشان را از بت شفا کنند که فرزند پادشاه را شفا دهد و فایده نیکشید پس فرستادند
 جمعی بر کوهی که کان داشتند که ایلیاس در آنجا است فریاد را شنیدند که فرزند پادشاه است که بر او اید و از برای سیر پادشاهان کند
 پس ایلیاس از کوه پایین آمد گفت حق تقابل پادشاه است بسوخت و ایلیاس با او راهی شهر پس بنویسد سالک پیر مرد کار خورا
 حق تقاسمها بد که بر کرد پادشاه و بگوید که من خداوند که بجز من خداوند نیست من پروردگار بنی اسرائیل که ایشان را فرستاد
 و ایشان را درون مدهم و میبازم و درنده میگردانم و نفع ضرر بدست منست و خوستفا لیس خود را از زمین طلب میکنی پس چون برکشند
 بسوخت و قصه را باو نقل کردند پادشاه رختم شد و گفت که من پادشاهم و ایلیاس پادشاه است از برای من بناور بد که او شومست
 گفتند چون او را دیدیم تویی از او بود ما افتاد که نتوانستیم او را گرفت پس پادشاه بیچاره نظر از او باو و شجاعان لشکر خود را
 طلبید گفت بروید در اول ظاهر کنید که ما بتو ایمان آوردیم ما بتو ایمان پیدا کردیم و بعد از آن بگریه و او را بنزد من بیاور پس
 آن بیچاره نظر با کوه بالا رفتند با اطراف کوه متفرقت شدند و با او از بلند او را ندانند که ای پیغمبر خدا ظاهر شو از برای ما
 که بتو ایمان آورده ایم و در آن وقت ایلیاس زینبایان بود چون صد ایشان را شنید بطبع افتاد که شاید ایمان بیاورند گفتند
 اگر ایشان صادقند در آنچه میگویند مرا رخصت نما که بنزد ایشان بروم و اگر دروغ میگویند کفایت شرایشان از من بکن و انشی بمر
 که ایشان را بسوزاند هنوز دعا ایلیاس تمام نشده بود که انشی برایشان نازل شد همه سوختند چون خبر ایشان بیادشاه رسید خشم او زیاد
 شد و کاتبین خود را که مؤمن بود و طلبید با او جوی ظاهر کرد و گفت حالشان شده است که ما با ایلیاس ایمان بیاوریم توبه کنیم و توبه
 و ایلیاس زینبایان که ما را امر نمیکنند باینجه موجب شایر و در کماست امر کرد قومش را که توبه بپرستی کردند چون کاتبان آنجا رفتند
 با او بودند بالا رفتند و آن کوه که ایلیاس در آنجا ساکن بود و کاتب ایلیاس را ندانند که ایلیاس صد او را شناخت حق تقاسم او و حق تقاسم
 که بر او بنزد او را شایسته خود و بر او سلام کن و با او مصافحه کن چون ایلیاس بنزدان مؤمن کاتب مدقسه پادشاه را باو نقل کرد و گفت من
 که اگر بروم و تو را بنرم مرا بکش پس حق تقاسم می نمود با ایلیاس که اینجه پادشاه بتو پیغام کرده است و جمله و مگر است بخو صد که بر تو بد
 بیاید و تو را بکش از مؤمن را بگو که از او نترسد که من سیر او را میبازم که مشغول بتفرقه شود و ضرر بان مؤمنان نماند پس چون
 کاتبان آنجا رفتند پادشاه بگریه و فرزندش عظیم شده بود و مرگ کاه او را گرفته بود و با ایشان نیراخت ایلیاس بسوزان
 بجای خود برکش تا بعد از آنکه که جوع پادشاه بر مردن فرزندش بستگن یافت از آن کاتب سوال کرد و گفت که ایلیاس را بنام من پس
 ایلیاس از کوه فرود آمد بکمال نزد آمد بپوشن بن موقعی السلام بینان شد و بپوشن توبه شده بود پس باز کوه برکش و در دعا
 خود قرار گرفت و اندک زمانی که انبوکشتن ایلیاس گذشت بپوشن مادرش از شهر گرفت و فوت شد پس مصیبت از آن عظیم شد و در طلب
 ایلیاس بکوه بالا رفت و کوه پدنا ایلیاس را یافت خسته بسوخت و باو نقل کرد و گفت خدا مرا الهام کرد که پیام و توبه او در دعا
 کردیم که بسوزانند گرداند او را بنامان خاک گداشته ام و بنزد تو آمده ام و او را دفن نکردم ام و مردن او را منظر داشتم ایلیاس

پادشاهان بنی اسرائیل

بگشتن
او را
توبه
نکند

حق تقاسم ایلیاس

ایلیاس علیه السلام

کجند